

سوگند

خلاصه قسمت های گذشته

در کشور اسلامی گینه قبل از استقلال يك شرکت مختلط اروپائی با اجازه حاکم فرانسوی آنجا تصمیم به کشف واستخراج يکی از معادن آلومینیوم این سرزمین میگيرد و «اسمارت بروتون» نماینده شرکت، «عبدالحمید» مبلغ اسلامی آنجا را بعنوان مترجم در شرکت استخدام می کند، کاروان بزرگ شرکت که بدنبال کشف معدن می روند چند ساعت پس از ورود بداخل جنگل بوسیله اعضای نهضت آزادیبخش گینه محاصره می شوند «اسمارت بروتون» با کمک سربازان فرانسوی باعضای نهضت حمله می برند، عبدالحمید نیز که از شعارهای نهضت طرفداری می کند سخت مجروح میشود پس از چندروز بیهوشی خود را در چادری با يك مرد مجروح از اعضای نهضت بنام «مهدی» مشاهده می کند، در این موقع خطر قبیلۀ وحشی آسام، کاروان را تهدید می نماید و همگی بفرار چاره جوئی برمی آیند و بالاخره باراهنمائی مهدی تصمیم می گیرند از راه باطلاقی جنوب شرقی فرار کنند، درین راه مهدی برای عبدالحمید از خطر رطیل های خطرناک گینه صحبت می کند و شرح می دهد که خطر استعمار از خطر رطیل ها بیشتر است مهدی و عبدالحمید پس از ادای نماز مغرب متوجه میشوند که نیزه داران قبیلۀ آسام آنها را غافلگیر کرده اند و در نخستین لحظه يکی از سفیدپوستان کشته میشود.

و اینک بقیه داستان:

- بطرف آنان شلیک کنید. آنان از صدای گلوله میترسند.
مزدوران کاروان (اسمارت بروتون)
بطرف وحشیان سیاه پوست قبیلۀ آسام تیر

حمله و وحشیان آسامی آنچنان برق آساو ناگهانی بود که تا چند لحظه (اسمارت بروتون) قادر بانجام کاری نبود مهدی خطاب به مزدوران سیاه پوست کاروان فریاد زد:

مقدس

اندازی کردند .

افراد قبیله آسام ابتدا سپرهای رنگین را جلوی خود گرفتند ولی چون دیدند سپرهای آنان در مقابل گلوله مقاومتی ندارد وحشت زده عقب رفتند و بداخل جنگل گریختند .

«اسمارت برتوتون» که از وحشت میلرزید به مهدی گفت :

- حالا باید چه کنیم؟

مهدی روی تخت روان دراز کشید و گفت

- باید فرار کنیم . آنها بزودی بازمی -
گردند . حتی فرصت بخاک سپردن جسد
کارمند خود را هم ندارید .

بدستور اسمارت برتوتون حرکت کاروان
باردیگر آغاز شد . این بار مزدوران از شدت
وحشت می دویدند . سیاه پوستانی که تخت
روان من و مهدی را حمل میکردند چند بار
نزدیک بود ما را از تخت پائین بیاندازند .
اسمارت برتوتون که با هیكل تنومند و چاق
خود پیشاپیش همه حرکت میکرد از شدت
خستگی و فعالیت، خیس عرق شد . کفش
کاروان ؛ دست راهبه را گرفته و او را که از
شدت خستگی توانایی حرکت نداشت بجلو
میکشید .

پس از چند ساعت حرکت سریع کاملاً از
منطقه خطر دور شدیم . هوا تاریک شده بود .

اسمارت برتوتون پس از مشورت با مهدی دستور
توقف داد . همه از فرمان او بسیار خوشحال
شدند زیرا که از شدت خستگی رمقی در وجود
آنان باقی نمانده بود

در کنار چشمه آبی فرود آمدیم، مزدوران
بارها را باز کردند و غذاها را بیرون آوردند
همه بسرعت غذای مختصری خوردند و بعد
بخواب رفتند من و مهدی هم پس از خوردن
شام چند دقیقه ای صحبت کردیم بعد بخواب
رفتیم .

نمیدانم چند ساعتی در خواب بودم . اما
بهر حال با صدای زمزمهای از خواب برخاستم
وقتی چشم باز کردم همه مزدوران سیاه پوست
کاروان را دیدم که دور تخت من و مهدی حلقه
زده اند . هنوز هوا تاریک بود و مهدی آرام
آرام برای آنان حرف میزد گاهی اوقات
آیات قرآن را میخواند و برای آنها ترجمه
میکرد .

سیاهان با علاقه گوش میکردند و سرهای
خود را تکان میدادند . مهدی به آرامی
میگفت :

- من هرگز نمیخواهم که شما بدون بکار
بستن فکر و عقل خود اسلام را بپذیرید زیرا
با قبول اسلام مسئولیت های بزرگی بر دوش شما
قرار میگردد .

چند دقیقه پیش شما گفتید که بخاطر

- شما میگوئید که بخاطر دریافت پول فراوان و داشتن يك زندگی خوب و مرفه پیشنهاد شرکت آلمونیوم را پذیرفته‌اید از نظر دین ما این کار نفرت انگیز است . البته اسلام بر خوردار بودن از زندگی خوب و مرفه را منع نمی‌کند .

اصولا یکی از هدفهای اسلام تأمین سعادت و رفاه برای همه است . اما اگر برخورداری ما از زندگی خوب مستلزم محرومیت گروه کثیری باشد اسلام بشدت با آن مبارزه میکند تردیدی نیست که شما با کار کردن در شرکت آلمونیوم حقوق قابل توجهی میگیرید و همین‌طور همه کسانی که در کشف و استخراج آلمونیوم همکاری میکنند و همین‌طور همه اهالی کشور استعمارگر از زندگی مرفه‌بر-خوردار میشوند زیرا که کشور استعمارگر

باغات این معدن آلمونیوم و صدها معدن دیگر در کشورهای مستعمره چرخهای کارخانه‌های خود را بکار می‌اندازد و ثروت‌های عظیم را صاحب میشود : اما این سعادت و رفاه نتیجه محرومیت میلیونها انسانی است که در کشورهای مستعمره در میان جهل و فقر و بیماری دست و پا میزنند .

من میدانم که شما هر لحظه که تنها میشوید در نزد وجدان خویش سرافکننده و شرمسارید غمی بزرگ، قلب شمارا میفشارد و شرمسارید از اینکه بخاطر پول، شرف خود را فروخته‌اید

دریافت پول به استخدام شرکت کشف استخراج آلمونیوم در آمده‌اید پس حالا فقط يك مسئولیت دارید و آن هم اجرای دستورهای رئیس کاروان که اسارت برتون است .

اما پس از قبول کردن دین اسلام مسئولیتها خیلی زیاد میشود . شما قبل از هر چیز در مقابل نفس خودتان مسئولید . قرآن میفرماید :

« اقرأ کتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسیبا »

« یعنی کتاب اعمالت را بخوان زیرا تو خود برای رسیدگی بحساب خویش کافی هستی » و بعد در مقابل خانواده‌تان مسئولید و بند شهرتان و جامعه‌ای که در آن زندگی میکنید و بعد در مقابل همه کسانی مسئولید که در جهان بر ضد فقر و جهل و بیماری و بهره‌کشی پیکار میکنند و باز این قرآن است که میگوید :

« و ما لکم لا تقابلون فی سبیل اللہ و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا »

« یعنی چرا در راه خدا پیکار نمی‌کنید در صورتیکه جمعی ناتوان از مردوزن و کودک در اسارت بسر میبرند و میگویند: بارخدا یا ما را از این شهر ستمکاران بیرون آور و از جانب خود برای ما پیکارگان یاوری بفرست) مهدی لحظاتی چند سکوت کرد و بعد ادامه داد :

و بملت خود خیانت کرده‌اید . شما هر اظه
 می‌خواهید که خیانت خود را بنحوی توجیه
 کنید و آنرا نتیجه جهل مردم بدانید و جزیایات
 ارباب خود را از ناچاری بدانید اما اینها همه
 بهانه است اینها همه فرار از واقعیت است .
 شما خود میدانید که خود فریبی می‌کنید
 خیانت شما و امثال شما موجب شده است که
 بیگانه در این سرزمین راه یابد. شما مسئول
 فقر و گرسنگی مردم هستید کودکی که بملت
 نرسیدن دارو، روی دست مادرش جان میدهد
 شمارا مسئول مرگ خود میداند و زنی که از
 شدت فقر و برای سیر کردن شکم کودکان
 گرسنه اش خود فروشی میکند شمارا مسئول
 میداند . شما که بخاطر پول خود را به بیگانه
 فروخته‌اید . من از شما می‌پرسم که آیا يك
 خوك كثيف حاضر میشود که این چنین به
 همنوعان خود خیانت کند ؟
 ناتمام

بقیه از صفحه ۱۸

ابن خلدون مورخ و فیلسوف اجتماعی در این باره می‌نویسد : «تنها فهرست دو این شمراء
 ۸۸۰ صفحه را فرا گرفته بود» .

گرچه نوشته‌های مورخین با در نظر گرفتن موقعیت علمی آن روز ا عراق آمیز بنظر می-
 رسد ولی با توجه بر قابلهای شدید جناح بنفاد و قاهره و قریاطه صحت این موضوع جای تردید
 نیست .

در حریق تعصب :

متأسفانه این گنجینه‌های علمی در حمله ملت وحشی آرزواریا بستر زحین اندلس از میان رفت و
 هشتاد هزار جلد کتاب را بدستور اسقف اعظم اسپانیا بنام کریمنس، (از نمونه همان اسقف‌ها و کشیشان
 که (کوپر نیک لهستانی) و گالیله و برانور و سوود کارت را روی مقاله و تئوریهای جدیدشان
 تکفیر و اودار به توبه کردند ، طعمه حریق ساختند باین گمان که دشمنان مسیر باثا اهد از
 صفحه روزگار محو نمایند» (۱)

۱ - تمدن اسلام و عرب ص ۳۴۲ : کشیش مزبور در طلیطله مقام اسقف اعظمی را دارا بود

ولی بی‌نهایت تعصب و لجبایت داشت او در سال ۱۵۱۷ م فوت کرد .